

از طرف

فرمانده

معاونت

«ویس و رامین» از جمله داستانهای عاشقانه ایران باستان را مربوط به دوره شاپور اول پسر اردشیر بابکان دانسته اند. فخرالدین اسعد آن را گردآورده شش مرد دانا می داند و شاعر آن را از زبان پهلوی یا ترجمه فارسی به شعر دری درآورده است. نظرات تقریباً یکسانی درباره این اثر داده شده است. مینورسکی، تودوا، محجوب، احتمال داده اند که از این داستان روایات متعدد وجود داشته که در «ویس و رامین» فخرالدین اسعد در هم ادغام شده اند. تناقضات حتی در ترجمه گرجی این اثر نیز دیده می شود و موید این مدعاست که قبل از فخرالدین داستان مخدوش بوده است.

بعضی از این مشکلات شاید به دلیل تعدد و فراوانی روایات، دخل و تصرف مترجمان و روایان پیدا شده است. از قراین پیدا است که فخرالدین اسعد نیز متوجه بعضی از این تناقضات بوده است. و سعی در توجیه بعضی از آنها داشته. گاهی اوقات به نظر می رسد که دو داستان یا حتی بیشتر با یکدیگر به طرز ناشیانه ای ادغام شده اند. علت ناهمگونی حوادث با شخصیتها و یا تفاوت افراد در داستان غلبه روایت ویژه است. می توان حدس زد که دو داستان بسیار نزدیک به یکدیگر وجود داشته اند که سه شخصیت اصلی آن تقریباً یکسان

فخرالدین نیز متوجه این نقص می شود. برای مثال وقتی که برای نخستین بار راز عشق ویس برملا می شود موید شدیداً ناراحت است و به برادر ویس شکایت می برد. برادر ویس مدتی وی را نصیحت می کند اما چون تأثیری نمی بیند بلافاصله داستان قطع می شود و فردا شاه با رامین و موید به چوگان بازی می روند. در اینجا فخرالدین اسعد تا حدودی در پی توجیه است اما سرسری می گذرد.

چو بشنید این سخن و بیروز خواهر
دگر بر خوگ نقشاند ایچ گوهر
برفت از پیش ایشان دل پرآزار
سپرده کار ایشان را به دادار
چو خورشید جهان بر چرخ گردان
چو زرین گوی شد بر روی میدان
شهنشه گوی زد بانامداران
بجوشیده در آن میدان سواران
ز یک سو شاه موید بود سالار
ز گردان برگزیده بیست همکار
ز یک سو شاه و بیرو بود مهتر
ز گردان برگزیده بیست یاور

گردآورده شش نکاتی در باب داستان

رقیصا یار موید بود و رامین

چو ارغش یار و بیرو بود و شروین (ص ۱۷۳)

هیچ پادشاهی به این راحتی از خیانت به ناموس خود نمی گذرد تا چه رسد به اینکه فردایش باعاشق زن خود به چوگان بازی رود و کلاً قضیه را فراموش کند.

همچنین است تناقضی که در رفتار و بیرو است. پس از کشته شدن پدرش و ربوده شدن خواهر و زنش او متوازی و با شاه دشمن است ولی ناگهان سر از دربار شاه درمی آورد و خواهر خود را نصیحت می کند (ص ۱۷۳) طبیعی است که قسمتهای صلح موید و بیرو حذف شده است.

بقیه تناقضات این اثر را نیز تقریباً به همین روش می توان حل کرد. تناقص موجود درباره سابقه ویس و رامین را نیز می توان بدین گونه حل کرد. از یک طرف ویس و رامین در کودکی با هم بزرگ شده اند و هر دو نفر نزد دایه پرورش یافته اند (ص ۴۴) از سوی دیگر رامین بعدها به طور تصادفی ویس را می بیند و گویا برای نخستین بار است که دی را می بیند و عاشق می شود (ص ۹۴) هر کدام از این دو قسمت را باید مربوط به یکی از دو داستان فرضی دانست. در داستان اول که رامین برادر شاه و

بوده اند و بعدها این دو داستان در هم ادغام شده اند و شخصیتها یکی شده اند. یک داستان مربوط است به زنی که زیبا و جوان بوده است و متعلق به طبقه شاهان گرفتار شوهری پیر، بی تدبیر و عین می شود زن پس از مدتی به دام عشق برادر شوهر خود که جوانی زیبا، دلیر و با فرهنگ است گرفتار می شود.

داستان دوم مربوط به زنی است تقریباً با همان مشخصات که گرفتار خواننده ای دوره گرد، زیبا، هرزه و لابلالی، شرابخواره (به حدی که جامه را در گرو شراب می نهد) و طبق معمول عاشقان، چرب زبان می شود.

صحنه هایی که از جنگاوری، کاردانی، وجاهت، قدرت و مکننت رامین حکایت دارد برگرفته از داستان نخستین است و قسمتهایی که از هرزگی، لابلالی گری، بی قید و بندی، طنبور نوازی و حتی بدخلقی به ویس (در متن گرجی) است همه مربوط به داستان دوم. و آن گونه که گفتیم این اختلاط مدتها قبل از فخرالدین صورت گرفته زیرا فخرالدین خود نیز در برابر این اختلافات گیج و مبهوت است و گاه می خواهد توجیه کند ولی توانایی ندارد پس سرسری از آن می گذرد. در بعضی موارد به نظر می رسد که از متن اصلی قسمتی افتاده بوده است و

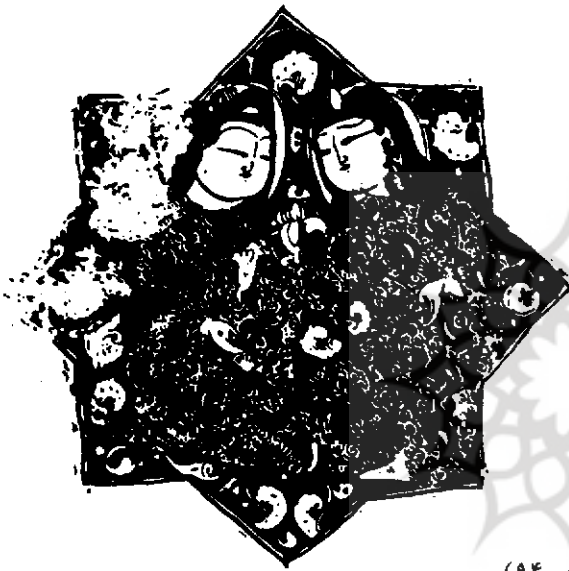
رامین بر تخت می نشیند و به راحتی کشور را اداره می کند. (ص ۵۲۶)

ویس از دست موبد می گریزد و در تاریکی دژ پنهان می شود اما موبد از روشنایی و نور پیشانی او متوجه وجودش می شود! (ص ۹۱)

نه ماه تمام ویس و رامین و دایه در دژ اشکفت به سر می برند که در آن قفل و مهر شده است و آذوقه ده سال در آن نهاده شده است. (ص ۲۵۸)

رامین تیری را در تاریکی از پشت دیوار به سوی ویس می افکند و تیر در فرش پیش پای ویس می نشیند اما وقتی می خواهد به سوی ویس برود جهت را نمی داند تا اینکه آنها آتش برمی افروزند و او بدان سو می رود. (ص ۲۴۹-۵۲)

وقتی که پرده کجاوه کنار رفت و رامین چهره ویس را دید چنان منضعل می شود که از پشت اسب به زمین می افتد.



(ص ۹۴)

برای اینکه داستان به جریان افتد زرین گیس - دختر خاقان - که علم جادو می داند برای اولین و آخرین بار در داستان ظاهر می شود و از بودن رامین در قلعه به موبد خبر می دهد (ص ۲۵۸)

ویس و رامین در همان آغاز از یکدیگر دلزده می شوند ولی معلوم نیست به چه علت قانع کننده ای به روابطشان ادامه می دهند. (ص ۱۷۵)

شهر و سی و اند فرزندان دارد که از میان آنها تنها ویس دختر است و غیر از ویرو از دیگران حتی اسم برده نمی شود. (ص ۱۷۹)

تا صفحه ۱۸۹ کتاب از مادر رامین و موبد خبری نیست اما ناگهان در اینجا برای گشادن گره داستان مادر رامین ظاهر می شود.

موبد شبانگاه قصد حمله به ویرو می کند و صبحگاه با لشکری آماده و انبوه عازم جنگ می شود. (ص ۱۹۳)

شراب خوردن مانند بسیاری از آثار داستانی دیگر فارسی

سردار لشکر است به احتمال زیاد در کودکی به دایه ای سپرده می شود که فرزندان بزرگان از جمله ویس را نیز او تربیت می کند. بنابراین رامین به عنوان سردار از کودکی با ویس بزرگ شده است و عشقی دیرین به یکدیگر دارند اما جایی که رامین برای نخستین بار ویس را می بیند باید مربوط به داستان فرضی دوم باشد که رامین مطرب و زیبا و خوش بیان به طور تصادفی ویس را می بیند و عاشق او می شود.

در یک قسمت رامین از ویس جدا می شود سپس ویس خود را ملامت می کند که چرا پیشنهاد رامین را نپذیرفته و تنها مانده است و کاش پیشنهاد رامین را می پذیرفت و همراه وی می رفت. (ص ۲۴۴)

اینها نمونه ای از تناقضات این اثر بود اما در کنار اینها اشکالات داستانی بسیار دیده می شود اشکالات داستانی بدین شکل در بیشتر آثار حتی شاعران توانای قدیم دیده می شود. ولی در ویس و رامین به کرات و فراوانی به چشم می خورد. که از نظر منطق پذیرفتنی نیست.

تصادف و بنا نهادن داستان بر تصادف یکی از اشکالات عمده داستان نویسی از نظر داستان نویسان جدید است ولی در

مرد دانا ویس و رامین

گذشته تصادف بسیار به چشم می خورد البته سراینده گانی بزرگ چون فردوسی و نظامی کمتر دچار این نقص شده اند. مهمترین اشکالات و نقایص داستانی بدین ترتیب هستند: قاصد موبد برای خواستگاری و بردن ویس تصادفاً درست در لحظه ای می رسد که مراسم ازدواج ویس با ویرو برادرش را برپا ساخته اند. (ص ۵۱)

شهر و که چندین فرزند دارد و به تصریح شاعر به سن کهولت رسیده است، فقط برای به جریان افتادن داستان، آبهتن می شود و دختر می زاید. (ص ۴۲)

شهر و که خود زن قارن پادشاه است و از ثروت و مکننت بسیار برخوردار است با دیدن قاصد موبد و هدیه گرانبهایش سست می شود و دختر و پسر خود را فراموش می کند و اجازه ربودن دختر را به موبد می دهد (ص ۸۷).

در پایان داستان وقتی که حوادث به هم گره می خورند و قهرمانان داستان در بن بست قرار دارند تنها علاج، مردن موبد است و موبد در شکارگاه به دست گرازی کشته می شود. (ص ۵۱۹)

علی رغم بی کفایتی، برادر کشی و مخالفت احتمالی مردمان

هیچ اثر سویی بر شخصیتها ندارد. پس از نوشیدن بسیار همه هنوز عاقل و سالم هستند. (ص ۲۵۶)

تا صفحه ۲۶۰ نامی از حرم و زنان موبید برده نمی شود، اما در اینجا روشن می شود که شاه حرمسرا دارد.

اینها پاره ای از حوادث اتفاقی یا غیرطبیعی در این اثر بود که گاه و بیگاه برای گشودن مشکل و گره داستان به کار می روند. نکته قابل تأمل دیگر در این اثر این است که بیشتر اسامی قهرمانان این اثر صفت هستند. - آن گونه که تودوا یادآور می شود، رامین صفت است به معنی شاد و طربناک. موبید اسم ندارد و همه جا از وی با عنوان موبید یا شاه نامبرده می شود، برادر شاه اسم عجیب زرد دارد. دایه اسمی ندارد و همواره دایه خوانده می شود. شهر و یعنی شهریانو یا ملکه و اسمش مشخص نیست. به گو نیز صفت است.

مشکل دیگر در مورد شخصیت موبید است. صاحب «مجمعل التواریخ» این اثر را مربوط به دوره شاهپور اول پسر اردشیر بابکان می داند. نکته ابهام انگیز این است که بر فرض صحت این حدس و یا حتی دوره ای مانند آن دوره قبل از اسلام بیشتر شاهان قدرت سیاسی و مذهبی را با هم داشتند ولی موبید در این داستان شخصیتی منفی است. توانایی کنترل حرم خود را ندارد و از نظر جنسی (البته در مورد ویس) ناتوان است. ناتوانی جنسی بارها در ادبیات جهان به طور سمبولیک به کار رفته است پادشاهی که ناتوانی جنسی داشته است همواره مضحکه دشمنان بوده است. پیدایش این داستان در دوره اقتدار شاه - موبیدان می تواند کنایه ای، بل تصریحی دردناک باشد. این مسأله بر پیچیدگی اثر می افزاید. آیا بیگانگان این داستان را ساخته اند یا متأخران برای تخریب اندیشه های مردم درباره پیشینیان آن را به وجود آورده اند.

این داستان با همه این مسائل بسیار واقع گراست. عشقی که بین رامین و ویس است هوسی جنسی است و مانند بیشتر آثار ادبی فارسی بین عشق افلاطونی و عشق زمینی حیران و سرگردان نیست. عاشق و معشوق فقط از ظاهر یکدیگر خوششان می آید و به دنبال معنویان و کمالات یکدیگر نیستند. رامین برای تصاحب ویس از هیچ کاری فرو گذار نمی کند، حتی دایه خود را تصاحب می کند و عجیب این است که بعد از این کار دایه با جدیت در برآوردن مراد رامین تلاش می کند. و واکنشی منفی نشان نمی دهد. بلکه خیلی طبیعی و راحت است.

آثار باقی مانده از قبل از اسلام شدیداً اخلاقی و جدی هستند و مسائل احساسی از این قبیل بسیار نادر و در صورت وجود مختصر و گذرا هستند و آثار حماسه سرایان اخلاقی چون فردوسی نیز با آنها این گونه رفتار می کنند. اما در کنار اینها وقتی ناگهان با ویس و رامین مواجه می شویم تعجب می کنیم. این گونه به راحتی و سهولت با این مسائل برخورد کردن انسان را به شک می اندازد. روی دادن چنین وقایعی یا توجه به روان شناسی انسان در هیچ دوره ای بعید نیست به خصوص با

سختگیری و خشکی منعکس شده در آثار موجود، ولی برخورد شخصیتها با این حادثه بیانگر این واقعیت است که در جامعه قیاحت چندانی نداشته است. موبید و ویرو در نهایت فقط ویس را نصیحت می کنند و به رامین کاری ندارند. ویس به راحتی چند بار صریحاً بیان می کند که با رامین رابطه دارد. شاه به آسانی از خیانت همسر و برادرش می گذرد و فردای آن روز با برادرش چوگان بازی می کند. به دنبال زن متواری خود در بیابانها سرگردان می شود. تازه روی دادن این مسائل از دیگران هم طبیعی به نظر می رسد، دایه از تجاوز رامین هیچ دلخور نیست و گل به راحتی رامین را می پذیرد و شهرو مادر ویس هر کدام از سی و اند فرزند خود را از مردی جداگانه دارد.

در کنار تمامی این مشکلات و گرهما در این داستان به صحنه های بسیار زیبا برمی خوریم که بسیار ارزشمند است. گذشته از زبان ساده و روان ویس پیرایه فخرالدین در داستان قسمتهایی هست که در زیبایی با آثار شاعران قدرتمندی چون نظامی پهلوی می زند. به این توصیف زیبا و روان شناسانه از ویس توجه کنید؛ دایه وقتی که ویس به سن بلوغ رسید نامه ای به مادر وی نوشت و حالات او را این گونه توصیف کرد:

بپروردم ورا چونان که بایست
به هر رنگ و به هر بویی که شایست
به دیبهاها و زیورهای بسیار
ز رخت و طبل هر بزاز و عطار
همی نپسندد اکنون آنچه ما راست
و گر چه گونه گونه خرز و دیباست
چو ببیند جامه های سخت نیکو
بگوید هر یکی را چند آهو
که زرد است این سزای نابکاران
کبودست این سزای سوگواران
سفید است این سزای گنده پیران
دو رنگ است این سزاوار دبیران
چو بر خیزد ز خواب بامدادی
زمن خواهد حریر استناربادی
چو باشد روز را هنگام پیشین
ز من خواهد پرند و بهمین چین
شبانگه خواهدم دو رویه دیبا
ندیمان از پری رویان زیبا
کم از هشتاد زن پیشش نیابند
که کمتر زین ندیمی را نشاتید
هر آن گاهی که با ایشان خورد نان
همه ز رینه خواهد کاسه و خوان
اگر روز است و گر شب گاه و بیگاه
کنیزك خواهد از من پیش پنجاه
کمرها بسته افسرها نهاده
پرستش را به پیشش ایستاده
که من زین بیش او را برنتابم

همان چیزی که می‌خواهد نیامد. (ص ۷-۴۶)
یا قسمت زیبایی که ویس دیوانه وار بیرون می‌تازد تا خود را
به رامین برساند و هر تکه از جامه اش در گوشه ای می‌افتد. شاه
به دنبال تکه های لباس جای وی را پیدا می‌کند. (ص ۵-۲۸۴)
گاه حوادثی عجیب در داستان اتفاق می‌افتد که خواننده را
شدیداً به تعمق وامی‌دارد.

برجسته ترین نمونه آن کام گرفتن رامین از دایه است. رامین
دایه را در باغ می‌بیند و از عشق ویس برای وی سخن می‌گوید و
این حادثه ظاهراً برای یکدل کردن دایه توجیه می‌شود.

بگفت این و پس او را تنگ دربر
کشید و داد بوسی چند بر سر
وزان پس بوس دادش بر لب و روی
بیامد دیو و رفت اندر تن اوی
ز دایه زود کام خویش برداشت
تو گفتی تخم مهر اندر دلش کاشت
چو برزن کام دل رانندی یکی بار
چنان دان کش نهادی بر سر افسار
چو رامین از کنار دایه برخاست
دل دایه به تیمارش بیاراست (ص ۱۲۸)

اگر در یک داستان امروزی این صحنه را داشتیم محملهای
بسیاری برای توجیه روان شناختی و شخصیت پردازی وجود
داشت، ولی در همین داستان کهن به خوبی آن را تازه و ناب
ساخته است. ویس در همان نخستین روزهای عاشقی از رامین
دلزده می‌شود و رامین و برادر شوهر خود را به این شکل
توصیف می‌کند.

اگر شویست بس نادلپذیر است
کجا بر رای و بدکردار و پیر است
و گر ویروست بر من بدگمانست
به چشم من چو دینار کسان است
و گر ویرو و بجز ماه سمانیست
مراچه سود باشد چون مرا نیست
اگر رامین همه خوبی و زیبست
تو خود دانی چگونه دلفریبست
ندارد مایه جز شیرین زبانی
نجوید راستی در مهربانی
زباننش را شکر آمد نمایش
نهانش حنظل اندر آزمایش
منم بایار در صد کار بی کار
به گاه مهر با صدیار بی یار
همم یارست و هم شو هم برادر
من از هر سه همی سوزم برآذر (ص ۱۷۵)

شخصیتهای این داستان هم از بسیاری داستانهای دیگر
پذیرفتنی تر هستند.

رامین: فردی بی بند و بار و لایبالی است. شرابخوار قهاری
است. نوازنده و موسیقیدان ماهری است. طبق معمول عاشقها

زبانی گرم و گیرا دارد و لی در عشق پایدار نیست. تنها هوس
است که او را به سوی ویس می‌کشد. در دو جای داستان
جنگاور و دلیر می‌شود. یکبار وقتی که در تاریکی تیری با پیغام
به سوی ویس می‌افکند و دوباره وقتی که با برادرش زرد درگیر
می‌شود و او را می‌کشد. که آن هم ظاهراً تصادفی است. معلوم
نیست به چه علت از دایه کام می‌گیرد دایه پیر و فرتوت است و
حق مادری بر گردن رامین دارد. بعد از رسیدن به پادشاهی
ناگهان کاردان و لایق می‌شود و حکومت را بدون سختی اداره
می‌کند و مملکت را آباد.

ویس: زنی است جوان و زیبا. ستمدیده و مظلوم و در
جریان این حادثه از همه بیشتر ظلم می‌بیند. در چنگال قضا
گرفتار است و نمی‌داند چه کند. عشق بسیار شدیدی دارد که
در بسیاری از موارد اختیارش از دست می‌رود، از رامین هم
سرخورده می‌شود ولی صبورانه تحمل می‌کند. گرفتار
شوهری شده است که هیچ علاقه ای به او ندارد علاوه بر این از
نظر جنسی ناتوان است.

موید قدرت حکومت داری دارد. اما نمی‌تواند حرم خود را
اداره کند. در مقابل همسرش ناتوان است. جدیت ندارد.
علاقه شدیدی به ویس دارد. خوش باور است و به وعده ای یا
دروغی فریفته می‌شود. برادر را دوست دارد و نمی‌داند در قبال
او چه کند.

دایه: جادو و سحر می‌داند. زیرکترین فرد داستان است.
در رسیدن ویس و رامین به یکدیگر تلاش بسیار می‌کند. معلوم
نیست که پس از بار نخست رابطه ای با رامین دارد یا خیر.

شهر و: زنی است هوسباز و بی بندبار. هر کدام از سی و اند
فرزند خود را از مردی دارد. تنها به بهانه پیری عشق موید را رد
می‌کند. در مقابل هدیه موید به راحتی پسر و دختر را فراموش
می‌کند. در قبال هوسبازیه اش دخترش عکس العملی نشان
نمی‌دهد. به هیچ سنتی و قاعده ای پایبند نیست. در ازدواج
دختر و پسر خود این گونه عمل می‌کند.

پس آنکه گفت با هر دو گرامی
شما را باد ناز و شادکامی
نسباید زیور چیزی دلارای
برادر را و خواهر را به یکجای
به نامه مهر موید هم نباید
گوا گر کس نباشد نیز شاید
گواتان بس بود دادار داور
سروش و ماه و مهر و چرخ و اختر
پس آنگه دست ایشان را به هم داد
بسی کرد آفرین بر هر دوان یار. (ص ۵۰)

منابع:

«ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی، ماگالی تودوا و الکساندر
گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، تهران، چاپ اول.